

چهل و چهار رباعی منسوب به خیام در جنگی از نیمه اول قرن هشتم

به کوشش ایرج افشار*

کتابخانه آیه الله مرعشی (قم) در سی و یکمین جلد فهرست خود جنگی را معرفی کرده است که به شماره ۱۲۵۹۸ شناخته می‌شود و حاوی سه بخش است. متأسفانه به علت اغتشاش در صحافی بعضی از اجزاء سه بخش درهم مخلوط شده است.

- ۱) اشعار گلستان سعدی
- ۲) فوائد الحدائق که گزیده حدائق السحر رشیدالدین وطواط است و احتمالاً به توسط جامع جنگ - یعنی کاتب - از آن کتاب استخراج شده است.
- ۳) مجموعه رباعیات از هشتاد و چند شاعر.

در فهرست تاریخ کتابت جنگ اوائل سده هشتم قید شده و از عکسی هم که از راه لطف به دستور آقای دکتر سید محمود مرعشی به من رسیده است، همین تخمین صادق است. خط نسخه نسخ و در بعضی کلمات با شیوه تعلیق است. بخشی ازین بخش سوم رباعیاتی است به نام خیام نیشابوری و چون نسخه قدیمی

*. استاد پیشین دانشگاه تهران.

است طبعاً یکی از مراجعی خواهد بود که ازین پس پژوهندگان شعر خیام بدان توجه خواهند داشت. برای آن که در دسترس باشد متن آنها را درین جا نقل می‌کند. ضمناً مناسب دید شماره آنها را در کتاب ارزشمند و پایه‌ای آقای علی میرافضلی که به تازگی به نام «رباعیات خیام در منابع کهن» انتشار یافته است برین نقل بیفزاید. زیرا ایشان با تحقیق و تجسس دقیق در منابع قدیم رباعیاتی را که در آن گونه مراجع مضبوط است، در کتاب خود مشخص ساخته‌اند. «ف» نشانه است برای کتاب مذکور.

گفتنی است که رباعیات این جنگ با عنوان «در توحید باری سبحانه از گفتار ملک الحکماء عمر خیام» آغاز می‌شود (ورق ۸۲). بخش رباعیات جنگ تبویب موضوعی شده است.



درین جا کوشش شده است که ابیات همان طور که در نسخه است نقل شود، حتی در مورد دال‌ها که گاه دال و گاه ذال است یک دست نیست.

در توحید باری سبحانه

ورق ۸۲ ر

۱

دلها همه آب گشت و جانها همه خون / تا چیست حقیقت از پس پرده چوین
 ای با علمت خرد ز دو گردون دون / از تو دو جهان پر و تو از هر دو برون
 (ف: ۱۳۲ / ترتیب مصاربع فرق دارد)

۲

ای باقی محض با فنایی که نه‌ای / بر جای نه و کدام جائی که نه‌ای
 ای ذات تو از جای و جهت مستغنی / آخر تو کجایی و کجایی که نه‌ای
 (ف: ندارد)

۳

ای عفو تو بخشیده گناه^۱ چو منی / وی لطف تو بازداذه راه چو منی
 هستم به یقین که رحمت شامل تو / موقوف نگرذ به گناه چو منی
 (ف: ندارد)

دوره جدید سال دوم، شماره سوم پائیز ۱۳۸۳ (پیاپی ۲۶)

در مذمت فلک و غیر آن
از گفتار عمر خیام

۴

از آمدنم نبود گردون را سود
وز هیچ کس نیز دو گوشم نشنود
وز رفتن من جاه و جمالش نفزود
کاوردن و بردن من از بهر چه بود
(ف: ۷۹)

وله

۵

دارنده چو ترکیب چنین خوب آراست
گر نیک نیامد این صور عیب کراست
باز از چه قبل فکندش اندر کم و کاست
ور نیک آمد خرابی از بهر چراست
(ف: ۱۱)

وله

۶

حکمی که ازو مجال نبوذ پرهیز
وان گه به میان امر و حکمش عاجز
فرموذ و امر کرده کز وی بگریز
درمانده جهانیان که کژدار و مریز
(ف: ندارد)

وله

۷

چون رفت ز تن روان پاک من [و] تو
وان گه ز برای خشت گور دگران
خشتی دو نهند در مفاک من [و] تو
در کالبدی کشند خاک من [و] تو
(ف: ندارد)

وله

۸

در جستن جام جم جهان پیموژم
ز استاد چو شرح جام جم بشنوژم
وز جستن جام جم شبی نغموژم
آن جام جهان نمای جم من بوژم
(ف: ۱۱۱)

وله

۹

قومی مستحیّرند در کوی یقین
قومی به گمان فتاده اندر ره دین

زان می ترسم بانگ برآید روزی
کای بی خبران راه نه آن است نه این
(ف: ۱۳۳)

وله

۱۰

شد روز فروذ یک غرض برنامذ
دردا که به غربیل حیل عالم را
شد عمر برون و آرزو درنامذ
سرسر کردیم و هیچ بر سر نامذ
(ف: ندارد)

وله

۱۱

در پرده اسرار کسی را ره نیست
جر در دل خاک تیره منزلگه نیست
در تعبیه حال کسی آگه نیست
می خور که چنین بیهدها کوته نیست
(ف: ندارد)

وله

۱۲

از آتش و آب و باذ و خاکیم همه
تا تن با ماست در مفاکیم همه
وز هستی خویش در هلاکیم همه
چون تن برود روان پاکیم همه
(ف: ندارد)

وله

۱۳

چون نیست مقام ما درین دام مقیم
پس بی می و معشوق خطایی است عظیم
تا کسی ز قدیم و محدث او مید و زیم
چون من رفتم جهان چه محدث چه قدیم
(ف: ۱۱۷)

وله

۱۴

بر طرف چمن خیمه منقش زده گیر
از عمر گذشته چون دمی نتوان زد
لب بر لب لعبتان دلکش زده گیر
یک هفته دیگر این دم خوش زده گیر
(ف: ندارد)

وله

۱۵

حل ناشده مشکل به فنا خواهم رفت کز بهر چه آمدم کجا خواهم رفت (ف: ندارد)	زین عالم خاک بی وفا خواهم رفت عاجز گشتم درین تفکر عاجز
--	---

وله

۱۶

وز جام زمانه جرعه‌ای خوردم و رفت بر نطع وجود رقصکی کردم و رفت (ف: ندارد)	از حقه خاک سر بر آوردم و رفت چون شعبده آمدم ز صندوق فلک
--	--

وله

۱۷

زلفین بتی و عارض جانانی است انگشت وزیری و سر سلطانی است (ف: ۳۲)	خاکی که به زیر پای هر نادانی است هر خشت که در کنگره ایوانی ^۲ است
---	--

وله

۱۸

مشغول نمازند به شبهای دراز یک روزه نیاز به صد ساله نماز (ف: ندارد)	آنها که ندانند حقیقت ز مجاز من فارغ از آنم که درین پرده راز
--	--

وله

۱۹

بازآمده [ای] کو که به ما گویند راز تا هیچ نمائی که نمی آیی باز (ف: ۹۳)	از جمله رفتگان این راه دراز پس بر سر این دو راهه آز و نیاز
--	---

وله

۲۰

در پنج حواس و چار طبع آوردند	در شش جهت آن که گرد ما گسترده
------------------------------	-------------------------------

بس گرسنه‌اند و عالمی را خوردند
این هفت که در دوازده می‌گردند
(ف: ندارد)

وله

۲۱

پیش از من و تولیل و نهاری بودست
وین دور فلک برای کاری بودست
پایی که تو بر خاک نهی نرمک نه
کان چهره زیبای نگاری بودست
(ف: ۲۷)

وله

۲۲

در هر دشتی که لاله‌زاری بودست
هر شاخ بنفشه کز زمین سر بر زد
آلاله ز خون شهرباری بودست
خالی است که بر روی نگاری بودست
(ف: ندارد)

وله

۲۳

این چرخ چو آسیا ترا سوده نشد
چندان که زمانه دانه پیمود درو
آسوده نگشت و آسیا سوده نشد
او سیر نگشت و دانه پیموده نشد
(ف: ندارد)

وله

۲۴

چون قاعده وجود ما بنهادند
چون کار مرا قرار بی من دارد
در مشورتیم پیام نفرستادند
دانم که مرا و من درو ننهادند
(ف: ندارد)

۲۵

دنیا به مثل کهنه زالی است درشت
ماننده گربه‌ای است بر بچه خویش
از پیر کهن چرا وفا باید جست
پرورد و بخورد و روی مالید و بشست
(ف: ندارد)

وله

۲۶

زین بحر وجود آمده پیدا و نهفت
کس نیست که او جوهر تحقیق بسفت^۳

هر کس سخنی ز روی سودا گفته است
زان روی که هست کس نمی یارد گفت
(ف: ۴۰)

وله

۲۷
چون نیستی آگاه که چون آموزه‌ای
در آتش روزگار کی پخته شوی
سودت نکند فزون که دون آموزه‌ای
کز دیگ فلک خام برون آموزه‌ای
(ف: ندارد)

وله

۲۸
ای دل ز پی جهان که گفتت خون شو
چون دانستی که نیستت جای قرار
یا ساکن عشوه خانه گردون شو
از کار که در نیامدی بیرون شو
(ف: ندارد)

وله

۲۹
از آموزه‌ها ترش مکن چهره خویش
بستان تو ز چرخ بی وفا بهره خویش
وز نامده‌ها آب مکن زهره خویش
زان پیش که دهر برکشد دهره خویش
(ف: ۱۰۱)

وله

۳۰
کس مشکل اسرار فلک را نگشاذ
چون در نگری ز مبتدی و استاذ
کس یک قدم از نهاد بیرون ننهاد
عجری^۴ است به دست هر که از مادر زاد
(ف: ندارد)

وله

۳۱
دیری که درو بیابی آموز شد ماست
کس می نزند دمی درین معنی راست
او رانه بدایت نه نهایت پیداست
کین آمدن از کجا و رفتن به کجاست
(ف: ندارد)

وله

۳۲
بر من قلم رضا چو بی من رانند
بس نیک و بدم ز من چرا می دانند

فردا به چه حجتتم به داور خوانند
(ف: ندارد)

دی بی من و امروز ز من بی من تو

وله

۳۳

عالم کهن از وجود دیرینه ماست
از خاکِ برادران دیرینه ماست
(ف: ندارد)

سوز دل آتشکده از سینه ماست
وان گه به مثل کوزه که می آب خوریم

وله

۳۴

سر دفتر راحت نه تو دانی و نه من
یک هفته دیگر نه تو مانی و نه من
(ف: ندارد)

اسرار فلک را نه تو دانی و نه من
این مایه یقین دان که چو می در نگری

وله

۳۵

تساکی ز جهان مستمند^۵ اندیشی
یک مزبله گو مباش چند اندیشی
(ف: ندارد)

تا چند ز جان مستمند اندیشی
آنچ از تو توان ستد همین کالبدست

وله

۳۶

رو به بچه کرد و آهو آرام گرفت
دیرست که گور جای بهرام گرفت
(ف: ۴۲)

آن قصر که بهرام درو جای گرفت
تا جای گرفته است بهرام به گور

وله

۳۷

آرامگه ابلق صبح و شام است
بزمی است که گورگاه صد بهرام است
(ف: ندارد)

این کهنه سرایی که جهانش نام است
جامی است که وامانده صد جمشیدست

وله

۳۸

شرحش نتوان داد که حالش چون است

این فرش زمین که سقف او گردون است

کم کن تو حدیث آسیایی کورا
مردم همه گندمند و آبش خون است
(ف: ندارد)

وله

۳۹

ای خواجه بدان کاین فلک بیهذه رو
همچون من و تو نیست همی کهنه و نو
آغاز و سرانجام جهان را چه کنی
از عمر نصیب خویش برگیر و برو
(ف: ندارد)

وله

۴۰

ای چرخ فلک بجز شر و شور نه‌ای
بسا مردم آزاده بجز زور نه‌ای
باری بشناس مردم از نامردم
گیرم که کبوزی فلکا، کور نه‌ای
(ف: ندارد)

وله

۴۱

ای چرخ بجز تربیت دون نکنی
جز ناکس را به مال قارون نکنی
نانی نخورد ز دست تو پر هنری
تا خون دلش ز دیده بیرون نکنی
(ف: ندارد)

وله

۴۲

چرخا، فلکا نه عقل داری نه بصر
هرگز نکنی به حال آزاده نظر
نامردان را بر آسمان بُردی سرم
احسنت زهی چرخ مخنث پرور
(ف: ندارد)

وله

۴۳

تشریف ده ای مرهم خون دل ما
کاسان به تو می‌شود همه مشکل ما
تا کوزه می‌به خدمت نوش کنیم
چون هست یقین که کوزه گردد گل ما
(ف: ندارد)

وله

۴۴

مرغی دیدم نشسته در مشهد طوس
در پیش گرفته کله کیکاوس

می‌گفت بدان کله به افسوس افسوس کو تاج مرصع تو وان ناله کوس
(ف: ندارد)



بعد از این قسمت، عنوان «در مدح ملوک و اکابر» قرار دارد. نامی از خیام در بخشهای دیگر ندیدم.

از این چهل و چهار رباعی منسوب به خیام، فقط یازده مورد را در منابع قدیمی آقای میرافضلی دیده و یافته‌اند و البته میان آنها با نقل ایشان از حیث نسخه بدل تفاوتی وجود دارد. رباعی شماره ۱ در ترتیب مصاریع به طور نامعهودی به ضبط درآمده است. این منقولات از نظر اینکه چه گونه رباعیات دیگران به تدریج به نام خیام خوانده شده است می‌تواند مرجع مفیدی باشد و تردید نیست که همه از خیام نیست.

پی‌نوشت‌ها

۱. اصل: گنایی.
۲. اصل: اوانی.
۳. اصل: نسفت.
۴. کذا
۵. کذا.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی